

عوامل تاریخی گسترش بدحجابی در تاریخ معاصر ایران

تهیه کننده :

مهندس مهدی نصب نجار – کارشناس ارشد مهندسی مواد – شناسائی و انتخاب مواد مهندسی دانشگاه خواجه نصیر الدین
طوسی تهران

ارسال شده جهت استفاده کاربران سایت پروژه دات کام

www.Prozhe.com

نقش مدارس آمریکایی در مبارزه با حجاب از سخنان فارغ التحصیلان و فعالیتهای موسسات وابسته به این مدارس به خوبی هویدا است. این مطلب بازخوانی مقاله ای در بررسی این مسئله می باشد

مقدمه

گسترش اسلام تا سرزمین های جنوبی و مرکزی اروپا، از طریق شمال آفریقا و آسیای صغیر، موجب هراس امپراتوران اروپایی و رهبران واتیکان شد. لذا تصمیم گرفتند مانع پیشرفت اسلام شوند که بسیار سریع و اعجاب انگیز مرزها را درمی نوردید و پیش می رفت. تحریک مغول به حمله به سرزمین های اسلامی به خصوص ایران، نیز جنگ های صلیبی که چند نسل طول کشید، تلاش هایی از قبیل تشدید اختلاف بین مذاهب اسلامی و توطئه های دیگر، در همین زمینه بوده است.

جنگ های صلیبی به طور مقطعی به نفع مسلمانان بود، اما در دراز مدت، در نتیجه تماس اروپاییان با مسلمانان به رنسانس یا تجدید حیات علوم، ادبیات و هنر در غرب انجامید که انقلاب صنعتی و اختراعات و اکتشافات در زمینه های مختلف نتیجه آن بود. ممالک غربی از یک طرف برای تهیه مواد خام اولیه این صنایع و از طرف دیگر برای تأمین بازار مصرف تولید مازاد بر مصرف خود، به کشورهای آفریقایی و آسیایی، از جمله ایران روی آوردند.

پی آمد انقلاب صنعتی در همین جا متوقف نشد بلکه دین، اعتقاد، اخلاق و خانواده را نیز در بر گرفت.

«چون انقلاب صنعتی در حال گسترش، بیش از هر زمان به کارگران و مدیران تحصیل کرده نیاز داشت، طبقه جدید برای مدارس، کتابخانه‌ها، و دانشگاه‌ها به مقیاسی که به سختی در گذشته خواب آن‌ها دیده می‌شد، پول خرج می‌کرد، هدف تربیت استعداد فنی و محصول فرعی این کار، گسترش بی سابقه دانش غیرمذهبی بود... این تحولات در علوم و تمایلات مشابه در فلسفه، با شرایط اجتماعات شهری و افزایش ثروت ترکیب شدند تا معتقدات مذهبی را ضعیف کنند.»

انقلاب صنعتی اخلاقیات را تغییر شکل داد، این انقلاب ماهیت بشر را عوض نکرد، ولی به غرایز قدیمی که برای زندگی بدوی مفید و برای زندگی اجتماعی پردردسرنده، نیروها و فرصت‌های تازه‌ای داد. این انقلاب انگیزه سودجویی را تا آن‌جا مورد تأکید قرار داد که به نظر می‌رسید خودخواهی طبیعی بشر را تشویق و تشدید می‌کند، در گذشته تحکم پدارانه، تعلیمات اخلاقی در مدارس و تلقینات مذهبی جلو غرایز غیراجتماعی را گرفته بودند، انقلاب صنعتی همه این عوامل جلوگیری کننده را ضعیف کرد، در نظام اقتصاد کشاورزی، خانواده واحد تولید اقتصادی و هم‌چنین واحد دوام نسل‌ها و نظام اجتماعی بود، افراد خانواده در مزارع، تحت انضباط والدین و نظم و ترتیب فصول، با هم کار می‌کردند و خانواده پایه اقتصادی قدرت و نقش اخلاقی خود را از دست دادند... چون محدود شدن تعداد افراد خانواده و وجود وسایل ماشینی، زنان را از توجه مادرانه و کارهای خانه آزاد می‌ساخت، زنان به داخل کارخانه‌ها و ادارات کشانده شدند. آزادی زنان نتیجه صنعتی شدن بود.»

هم‌چنان که امام خمینی (قدس سره) نیز فرمود:

«بر جنایت کاران که ادامه حیات خویش را در اسارت ملت‌ها به ویژه ملت‌های اسلامی می‌دانند، در این سده‌های اخیر که راهشان به کشورهای اسلامی نفت خیز و ثروت مند باز شد، دریافتند که تنها قشر مذهبی است که می‌تواند خاری در راه استعمار و استثمار آنان باشد و دیدند که حکم نیم سطری یک مرجع مذهبی مورد علاقه مردم دارای چنان قدرتی است که دولت انگلستان و دربار قدرت مند قاجار را به زانو درآورد و نیز دریافتند که زنان در آن نهضت نقش اساسی داشتند و متوجه شدند که در مشروطه و پس از آن نیز زنان به ویژه قشر متوسط محروم آنان هستند که می‌توانند با قیام خود، مردان را به میدان بکشند و احساس کردند تا این عوامل به قوت خود باقی هستند، نقشه‌های آنان نقش بر آب است و لازم دیدند برای دست یافتن به این کشورها و مخازن سرشار آنها پایه‌های مذهب و رهبری مذهبی و قشرهای مذهبی سست شود و از همان زمان به فکر این نقشه و عملی نمودن آن افتادند و توفیق‌هایی هم به دست آوردند.»

تأسیس و ترویج مدارس دخترانه

زن ایرانی برابر اهداف استعماری می‌بایست با زن اروپایی هم‌گون شود. مقابله با حجاب لازم بود، ولی کافی نبود، زنان باید آموزش می‌دیدند تا عقیده آنان تغییر کند و خود به دنبال غرب بروند.

بدین منظور، در ایران برای دختران مدارس تأسیس و ترویج می شد که با برنامه های دقیق و با احتیاط و صبر و حوصله و به آرامی توسعه می یافت و هدف آنها راه گشایی اندیشه های غربی به کشور ما بود.

خانم کلارا کولیور رایس، همسر یکی از مأموران هیئت مذهبی - تبلیغی مسیحی انگلیس که در سال های قبل و بعد از جنگ اول جهانی در ایران سکونت داشته، می نویسد:

زمانی که دولت [ایران] مدرسه معمولی را در تهران گشود، از مبلغان مذهبی امریکایی بسیاری دعوت به همکاری کرد. به احتمال، رهایی زن و برداشته شدن طوق رقیت از گردن او از طریق اعتراض ها و دادخواهی های زنان حاصل نمی شود، بلکه نیل به این هدف از طریق درک و دریافت نیازها، از سوی خودشان و مردان، امکان پذیر است... .

پیش گویی این مسئله که در آینده در مورد پیش رفت فکری دختران چه پیش خواهد آمد، کار مشکلی است، لکن بی گمان به ندرت می تواند حرکتی واپس گرا وجود داشته باشد... . کتاب های درسی موجود در حال افزایش است و گرچه به نظر ما با مهارت تمام آماده نشده اند، معلمان و شاگردان بومی آنها را دل پسند می شمارند. بسیاری از معلمان مدارس دولتی، دختران بزرگ تری هستند که خود در مدارس مبلغان مذهبی به تحصیل اشتغال دارند و بالطبع روح کلاس مدرسه ای را به کلاس های دیگر منتقل می کنند. مدارس غربی راه را گشودند و آموزش و پرورش ایران در سال های آینده زیر نفوذ اندیشه ها و شیوه های غربی خواهد بود.

روند تأسیس مدارس در ایران با پیش گامی غربی ها دقت و دوراندیشی موءسسان آن در مدارس را کشور ما نشان می دهد. آنان امید داشتند بدین وسیله در درازمدت در قلب توده های مردم نفوذ و در نهایت اسلام زدایی کنند؛ زیرا اسلام مانع سلطه آنها بود.

لرد کرزن، سیاست مدار معروف انگلیسی، روند فعالیت مبلغان مسیحی را کم نتیجه و ناقص می داند. او به جای تبلیغات آشکار، آموزش از طریق مدارس را پیشنهاد می کند و ضمن تحلیل آن چه وجود دارد، آن چه را باید به وجود آید، تبیین می کند:

در کشورهای متعدد شرق که من سفر کرده ام، از سوریه تا ژاپون با این مسئله عجیب و به نظر خودم غم انگیز مواجه شدم که هیئت های مسیحی در زیر لقای سلطان صلح (حضرت مسیح) راه پیکار پیش گرفتند، در حالی که اسلحه برادر کشی را هم در دست دارند.

[...] حال نتایج عملی تمام این تأسیسات عالی را، هرچند که همواره هم آهنگی نداشته اند، در مد نظر بیاوریم. در مورد اشاراتم راجع به نسطوری های مسیحی ذکر خواهم کرد که هیئت های مذهبی در این مورد خدمت قابل ستایشی انجام داده اند و راجع به کار دکتر بروس در میان ارامنه جلفا هم می توان همین نظر را اظهار داشت، ولی روی هم رفته این هیئت ها در واقع جنبه تبلیغی دارند و رضایت قلبی نفرات غیور وابسته به آن آسان حاصل نمی شود، مگر آن که هم بر عده پیروان بیفزایند و هم علاقه و ایمان پیوستگان حاضر را راسخ تر سازند. بنابراین، اگر مقیاس کار دستگاه های روحانی در ایران تعداد افرادی است که از اسلام برگشته اند، باید بدون درنگ

افزود که خروج مبالغ هنگفت، صرف نیروی صمیمانه و تحول رنج و زحمت که در آن سرزمین واقع شده است، نتایج به کلی ناقص داشته است.

گاهی مسلمان جوانی غسل تعمید هم یافته است، ولی این عمل را با گرایش باطنی اشتباه نباید کرد؛ زیرا که بیشتر این تازه کیشان، راه همان دین و قوم و خویشان خود را باز در پیش می گیرند و من حتی می پرسم از روزگاری که هنری مارتین پا به شیراز نهاده تاکنون فقط چند تن محدود از ایرانیان به جان و دل ایمان مسیحیت حاصل کرده اند و خودم بارها در مقام جست و جو برآمده ام، ولی هیچ گاه فردی را که از اسلام دست کشیده باشد، نیافته ام، البته عده یتیمانی که از دوران کودکی در مدارس مسیحی بزرگ شده اند، مستثناست و من از این اثر فاحش شکست به هیچ وجه حیرتی ندارم... . توفیق و مجال تبلیغ مسیحیت هر گاه تسلط بر جسم و بر جان تازه کیش هر دو منظور باشد، به راستی که در ایران بسیار محدود است....

امواج مجاهدت هیئت مذهبی با دیوارهای سنگی و غیر قابل رسوخ اسلام که شریعتی است شامل همه جوانب و تکالیف و اعمال زندگانی انسان، برخورد می کند و از احراز هدف خویش باز می ماند. اسلام که به وجهی بسیار نیکو با شرایط اقلیمی و اخلاقی و موقع و وضع کشورهایی که دست یافته منطبق است، از گهواره تا گور عنان اراده پیروان خود را در چنگ دارد. در نظر اهل شرق او فقط دین و ایمان نیست، بلکه حکومت است، فلسفه است و هم چنین علم و دانش است. شریعت محمدی نه چندان دولتی است مذهبی و یا اگر آوردن این عبارت روا باشد، دینی است دولتی. آن تار و پودی که خود جامعه را با آن فرا بسته اند، مدنی نیست، بلکه از مقوله روحانی است تا زمانی که این قاعده قهری و ساحر زندگانی مردم از مشرق زمین را در بر گرفته است، بر همه تکالیف و همه قسم اعمال زندگانی آنها حاکم و متضمن رستگاری نهایی است. قسمت اعظم صرف مال از جانب هیئت های مذهبی و فداکاری های ایشان پاک بیهوده است.

در واقع، به نظر من تبلیغات آشکار، بدترین کاری است که میسیونرهای مذهبی در یک سرزمین متعصب شرقی پیشه سازند. بردباری سرشار دینی که من به دولت ایران نسبت داده ام تا درجه زیادی مرهون هیئت های مذهبی از کار تبلیغات علنی است خدمت این حضرات سرانجام پاداش آنها را از طریق امور غیردینی و مشهود بیشتر از تأسیسات مذهبی قابل حصول خواهد بود.

با تأسیس مدارس و اقدامات نوع پروری و به خصوص نثار کردن مجانی کمک های درمانی رفته رفته و به نحو اطمینان آمیزی در قلب توده خاصی که به رکود فکری محکوم است، می توان تأثیر نمود. روزی که همه مرده و از یاد رفته باشند، شاید درستی و ثواب کار ایشان بهتر نمودار خواهد شد.

تاریخچه مدارس دخترانه در ایران

مبلغان مسیحی که از خارج به ایران آمده بودند، اولین مدارس دخترانه و هم چنین پسرانه را برای آموزش اقلیت های دینی بنا نهادند. پس از چندی، آرام آرام دختران مسلمان را نیز وارد این مدارس کردند. بعد از آن زرتشتیان، مسیحیان و یهودیان داخل کشور مدارس برای خود بنا نمودند که در آنها تعدادی از دانش آموزان مسلمان به تحصیل مشغول شدند. فارغ التحصیلان این مدارس بعدها خود از معلمان و مروجان مدرسه سازی به شیوه کلاسیک در ایران شدند. از جمله اینان، خانم بدرالدجی مهترتاج رخشان را می توان نام برد که در خاطراتش می نویسد:

پس از آن که فارغ التحصیل شدم، بیشتر وقت خود را در مدرسه گذراندم. وزیر معارف از من خواست که برنامه ای کامل برای مدرسه های ایرانی برای اصول تدریس در مدرسه امریکایی که تعداد آن در ایران زیاد شده بود، بنویسم. برنامه را آماده کردم که در صفحات نخستین مجله معارف چاپ شد و نظامات مدرسه های دخترانه و پسرانه بر این اساس نوشته شد. موضوع تحصیل در مدرسه امریکایی هم به آسانی حل نشد و پدر قبول نمی کرد که من و خواهرم را به مدرسه امریکایی بفرستد. بنابراین، با خواهر قرار گذاشتیم یک روز از راه حمام فرار کنیم و در منزل علی اصغر خان اتابک که از دشمنان پدرم بود، متحصن شویم. با تدارک قبلی از راه مراجعت حمام سوار واگن اسبی شدیم و به اندرون خانه اتابک رفتیم. مدت یک ماه بست نشستیم تا پدرم موافقت کرد ما را به مدرسه امریکایی بگذارد.

چگونه شکل گرفتن نخستین مدارس دخترانه

در سال ۱۲۱۷ شمسی هیئت مذهبی پروتستان امریکایی، نخستین مدرسه دخترانه را در ارومیه تأسیس کرد و به تدریج مدارس مشابه بسیاری در این شهر و اطراف آن به وجود آمد که علاوه بر دانش آموزان مسیحی، کودکان مسلمان را نیز می پذیرفتند. هم چنین از سال ۱۲۱۸ شمسی فرقه لازاریست ها، وابسته به کلیسای کاتولیک فرانسه، موفق شد مدارس متعددی را در روستاهای مسیحی نشین ارومیه و سلماس تأسیس کند و در سال ۱۲۴۳ مبلغان فرانسوی مدرسه دخترانه سن و نسان دو پل را در ارومیه و هم زمان مدارس دخترانه دیگری را در روستاهای ارومیه و سلماس تأسیس کردند.

تحلیل برنامه ریزان و مبلغان مسیحی غرب از اوضاع فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کشور ما این بود که دولت و ملت ایران، از یک طرف در اوج ضعف و عقب ماندگی قرار دارند و از طرف دیگر، با ملاحظه تحولات جدید، در حال بیداری و فاصله گرفتن از گذشته و استقبال از فرهنگ و تمدن غربی اند. لذا به دقت تحولات ایران را زیر نظر داشتند و تلاش می کردند آن را در جهت اهداف خود شکل دهند. به تصور آنها در مدرسه با پذیرش کودکان از قشرهای مختلف، می توانستند بهتر از همه جا آینده ایران را به دل خواه خود بسازند. یکی از امریکایی ها که در جریان چنین طرحی بوده، می نویسد:

یکی از نکات قابل ذکر در باب این مدرسه (مدرسه امریکایی ها در تهران) طبقه دانش آموزان ثبت نام شده در آن است. در حالی که دانش آموزان متعلق به هر رده اجتماعی و هر نژاد و عقیده می توانند بدون تبعیض در این مدرسه ثبت نام کنند، تعداد به طرز نامتعارفی

زیاد از دانش آموزان آن، فرزندان اشراف و نجبا هستند... به علاوه در مدارس امریکایی فرزندان خانواده سلطنتی هم تحصیل می کنند... به ندرت و شاید هیچ گاه مدرسه ای یافت نمی شود که چنین موقعیتی برای شکل دهی به حیات جدید یک ملت در حال بیداری داشته باشند.

این مبلغان علی رغم تمام این تلاش ها باز می دیدند که اسلام در ایران تضعیف نشده و به این زودی نمی توانند صلیب مسیحیت را جایگزین هلال اسلام نمایند، چنان که لرد کرزن سیاست مدار انگلیسی گفته بود:

وضع آزادی مذهبی در ایران به اندازه کافی نمایان ساخته است که هر چند شک و بی ایمانی در میان طبقات هوش مند رواج دارد و رفتار دولت هم نسبت به فرقه های مذهبی که به کار خود مشغولند و در کار دیگران دخالتی نمی نمایند، قرین سازگاری است و با آن که نفوذ مآلها کاهش یافته است و بر عکس سابق سرفرازی و غروری در کار نیست، باز سلطه شریعت اسلام در ایران به هیچ وجه تضعیف نشده است و هنوز ممکن است عده ای بازار تعصب را گرم سازند و آن روز نیز سخت و دور و بعید می نماید که در ایران صلیب مسیح جای هلال اسلام را اشغال کند.

دلیل این امر جز ایستادگی خستگی ناپذیر روحانیت شیعه در مقابل صلیبی ها نبود؛ نکته ای که کرزن نیز بدان توجه دارد:

بدیهی است که باید دشمنی خستگی ناپذیر مآلها را در نظر داشت. در موقع مسافرتم یکی از سادات نامی اصفهان با رفتار مزاحم و تعصب آمیزی که پیش گرفته بود، سعی فراوان می نمود که مردم را بر ضد عیسویان برانگیزد. بعضی از آقایان سادات که از اعقاب پیغمبر به شمار می روند، اسباب تصدیعی برای مملکت شده اند. از برکت نسب و بابت عمامه سبز، حق خاصی برای خود قایلند که در نتیجه آن، هم وطنان ایشان و هم چنین خارجیان، از آن جهت در عذاب اند.

نقش انجمن ها و مجامع زنان

انگلیسی ها اولین تشکیلات با هدف ترویج فرهنگ غربی را در ایران به نام فراماسونری به وجود آوردند که آغاز فعالیت آن به علت پیچیدگی و سری بودنش دقیقاً معلوم نیست، ولی حدس زده اند اولین فراماسون در ایران، از فرزندان فتح علی شاه قاجار بوده است.

فراماسونری، هم چنان که شیوه معمول آن است، به تدریج از قشرهای مختلف جامعه عضوگیری کرد، در تمام سطوح مهره چینی کرد و با نفوذ در ارکان فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی، به جریان سازی پرداخت و نبض اداره کشور را در دست گرفت؛ به گونه ای که می توان گفت پس از پیروزی مشروطیت که با انحراف نهضت عدالت خانه و هدایت انگلیسی ها شکل گرفت، از میان صدها دولت مرد و صاحب منصبی که آمدند و رفتند، تعداد کسانی که عضو فراماسونری نبودند، از تعداد انگشتان دست کمتر بود. هیچ مجمع و محفلی نبوده است که برخی از موءسسان یا اعضای آن، فراماسون نبوده باشد.

در پشت صحنه فعالیت های زنان و مجامع و محافل مربوط به آنها در دوره قاجار و پهلوی، جای پای فراماسونری کاملاً آشکار است؛ زیرا بسیاری از زنان فعال در این صحنه، چنان که به بعضی اشاره خواهد شد، همسر، دختر یا خواهر عوامل فراماسونری بوده اند. در واقع انجمن ها و مجامع زنان در ایران که به صورت حلقه هایی به هم مربوط فعالیت می کردند، زاینده فراماسونری بودند.

این انجمن ها، به خصوص پس از پیروزی مشروطه، فعالیت های آشکار و مخفی فراوانی را در جهت ترویج فرهنگ غرب شروع کردند. عمده فعالان این عرصه، همان مروّجان مدارس کلاسیک و مشوقان کشف حجاب بودند که به هدایت و حمایت مأموران و یا مبلغان انگلیسی یا امریکایی در تشکیلاتی گرد آمده بودند. خانم کلارا کولیور رایس در کتاب خود به صراحت از نقش انگلیس و امریکا در این زمینه سخن می گوید:

مدتی انجمنی متشکل از هزاران زن تشکیل شد که «انجمن آهین ایران» نام گرفت و دموکراسی اجتماعی، توان سیاسی بخشیدن و پالودن ایران را هدف خود قرار داد؛ انجمنی که تا حد زیادی به کمک و هدایت بریتانیا بنا نهاده شد. اعضای آن اعم از زن و مرد بودند اعضای شورای مرکزی انجمن هرگز یک دیگر را ملاقات نمی کردند و به ندرت هم دیگر را می شناختند. با این وضع، در باب تمام مسائل مربوط به خط مشی و پیشرفت کار با آنان مشورت می شد و هر یک در رأس حلقه ای دیگر بودند. در نتیجه، هر کجا که اعضای این انجمن بودند، آزادی دین، اندیشه و دوستی و تعاون رو به فزونی می نهاد. چندین بار از من تقاضا شد در بعضی از گردهم آیی های آنان شرکت کنم. اقدام میهن پرستانه دیگری که کاملاً از جانب یک زن صورت گرفت، بسیار مورد توجه واقع شد. بانوی امر، زن ایرانی فارغ التحصیل مدرسه امریکایی تهران و مسئول یکی از مدارس دخترانه اصفهان بود. پس از متارکه جنگ «بین الملل اول» اندیشه بزرگ او که مایل بود آن را «اتحاد خواهران انگلیسی - ایرانی» بخواند، شروع به شکل گرفتن کرد. فکرش آن بود هر دو زن انگلیسی و ایرانی به طور مشترک کار کنند، هفته ای یکی دو بار یک دیگر را ملاقات کنند و در باب آن چه برای کمک به زن ایرانی می توانست انجام گیرد، تبادل نظر و گفت و گو کنند. آن گاه هر یک از آن دو رهبری حلقه ای از زنان ایرانی را به عهده گیرند؛ چه تعداد زنان انگلیسی کمتر از آن بود که به همه جا سر زنند. من و او مدام یک دیگر را می دیدیم و طرح را بررسی می کردیم، پیش نویس قوانین و مقررات را تهیه می کردیم، مهر انجمن را آماده ساختیم، در مورد عناوین برنامه و برگه های یادداشت تصمیم گرفتیم و امیدوار بودیم اتحادیه در تهران، اصفهان و شیراز آغاز به کار کند.

در پانزدهم شهریور ماه ۱۲۸۵ شمسی، درست یک ماه پس از آن که مظفرالدین شاه مشروطیت را امضا کرد، جلسه ای هفتگی در تهران با مدیریت برخی از زنان شکل گرفت. یکی از نشریات در این باره نوشته است:

هر چهارشنبه، خانم ها در این جلسه شرکت می کنند و درباره مسائل اجتماعی و سیاسی بحث می نمایند. اولین جلسه در پانزدهم امسال آغاز گردید. بعد از پافشاری روی پیشرفت ها و تفاهم بر قوانین عمومی، رئیس جلسه اعلام کرد که حضور در جلسات و مراعات

قوانین، مانند یک وظیفه واقعی اجرا شود. نام برده بیشتر تکیه بر این داشت بانوان، از همراه آوردن کودکان و کشیدن سیگار و خوردن چای در حین سخنرانی جداً خودداری نمایند و در پایان با اصرار بر این که بانوان در پیش رفت کشورشان و توسعه تجارت تکلیف دارند، بسیار تأکید نمود.

در سال ۱۲۸۶، انجمن آزادی زنان در تهران تشکیل شد که اعضای معروف آن عبارت بودند از: صدیقه دولت آبادی، صفیه یزدی، شمس الملوک جواهر کلام، خانم مری پارک جردن که مبلغ مسیحی امریکایی بود، امریکایی دیگری به نام آنی استاکینگ بویس، تاج السلطنه و افتخار السلطنه، دختران ناصرالدین شاه و عده ای دیگر. برخی همچون صدیقه دولت آبادی، در عین حال، عضو انجمن مخدرات وطن نیز بودند.

جلسات انجمن هر دو هفته یک بار تشکیل می شد. اعضا می بایست به همراه پدر، برادر یا همسر خود در جلسه شرکت می کردند که هدف آن، اختلاط و ارتباط مردان و زنان بوده است. در هر جلسه که جنبه آموزشی و تبلیغی داشت، اعضا درباره مسائل اجتماعی و سیاسی به سخن رانی و بحث می پرداختند.

محل تشکیل جلسات در باغی خارج از تهران بود، مردم متدین که تحمل جلسات مختلط مردان و زنان بی حجاب را نداشتند، به محض اطلاع حمله می کردند و جلسه ها را به هم می زدند.

در همان سال در تهران اتحادیه غیبی نسوان فعالیت خود را آغاز کرد، در سال ۱۲۸۸ صدیقه دولت آبادی انجمن بانوان اصفهان را در اصفهان تشکیل داد.

در سال ۱۲۸۹، انجمن مخدرات وطن در تهران به وجود آمد که از انجمن های بسیار فعال بود. اعضای آن عبارت بودند از: صدیقه دولت آبادی، آغاشاه زاده امین، ماهرخ گوهرشناس، دره المعالی، بانو ملک المتکلمین، آغاییگم و همسر حاج میرزا حسن رشیدی. هم چنین در سال ۱۲۹۰ دو انجمن دیگر به نام های انجمن خواتین ایران و شرکت خیریه خواتین ایران، در تهران تشکیل شد.

حدود سال ۱۲۹۳ انجمن آزادی در تهران به وجود آمد که در آن زنان و مردان به طور مختلط شرکت می کردند. در سال ۱۲۹۷، به همت صدیقه دولت آبادی، شرکت خواتین در اصفهان به وجود آمد و همو دو سال بعد، روزنامه زنان را نیز منتشر کرد.

شرکت آزمایش بانوان، انجمن دیگری بود که صدیقه دولت آبادی در سال ۱۲۹۹ در تهران به راه انداخت.

در سال ۱۳۰۰، عده ای از کمونیست ها در رشت جمعیت پیک سعادت نسوان را تأسیس کردند که آن را می توان پی آمد کنگره حزب کمونیست ایران دانست که در سال ۱۲۹۹، در بندر انزلی تشکیل شده بود.

این جمعیت برای جلب افکار و جذب اعضا، ضمن تبلیغ عقاید کمونیستی، کلاس های آموزشی بزرگ سالان، کلاس های آموزش صنایع دستی و مانند آن برقرار کرده بود. این جمعیت برای نخستین بار روز هشتم مارس را به نام روز بین المللی زنان پذیرفت و مراسمی به این مناسبت برگزار کرد.

در سال ۱۳۰۱، صفیه فیروز جمعیت زنان وطن خواه را در تهران بنا گذاشت. در همین سال مجمع فارغ التحصیلان مدرسه عالی امریکایی در تهران تشکیل شد. این مجمع، از مجامع فعال زنان در ایران بود که با هدایت مبلغان مسیحی امریکایی، چند دهه فعالیت داشت تا آن که در سال ۱۳۴۵ به همراه عده ای دیگر از تشکیلات زنان در سازمان زنان ایرانی ادغام شد.

در سال ۱۳۰۲ جمعیت نسوان وطن خواه به سرپرستی محترم اسکندری تشکیل شد. اعضای فعال آن عبارت بودند از: ملوک اسکندری، مهرانگیز اسکندری، صفیه اسکندری، قدسیه مشیری، هایده افشار، مستوره افشار، عصمت الملوک شریفی، فخرالسلطنه فروهر، فخر آفاق پارسا، نورالهدی منگنه و فخرعظمی ارغون.

جلسات این جمعیت در منزل اعضا برقرار می شد و مردان نیز به آن دعوت می شدند. این جمعیت دارای مرام نامه ای در هجده ماده بود که توسعه مدارس دخترانه، توسعه بهداشت زنان و تشکیل تعاونی های زنان را هدف خود قرار داده بود و نیز نشریه ای به نام مجله نسوان وطن خواه منتشر می کرد.

انجمن نسوان وطن، هیئت خواتین مرکزی، انجمن همت خواتین، اتحادیه نسوان و انجمن نسوان، نمونه های دیگری از مجامعی بودند که در تهران فعالیت داشتند.

نشریات زنان

به موازات توسعه مدارس و مجامع زنان، انتشار نشریات نیز در دستور کار تجدد خواهان قرار گرفت که هم چون تأسیس مدارس دخترانه و تشکیل انجمن های زنانه از هدایت و حمایت مبلغان مسیحی برخوردار بود. البته قبل از آن نشریاتی چون صور اسرافیل، جبل المتین، مساوات، ایران نو، ندای وطن و ملانصرالدین که آقایان منتشر می کردند، در بخش هایی از مطالب خود، به مسائل مربوط به زنان می پرداختند، اما برای رسیدن به اهدافی که از پیش تعیین شده بود، کافی نبود. لذا می بایست نشریات مختص به زنان مستقیماً منتشر می شد تا هرچه بیشتر و سریع تر زنان با فرهنگی که امواج آن از غرب سرازیر شده بود، آشنا شوند. اداره کنندگان این نشریات همان مدیران، معلمان، فارغ التحصیلان یا اعضای همان مدارس و انجمن ها بودند.

در سال ۱۲۸۹، خانم کحّال اولین نشریه زنان به نام دانش را در تهران منتشر کرد. مزین السلطنه مدیر مدرسه دخترانه مزینیه در سال ۱۲۹۲ دومین نشریه زنان به نام شکوفه را در تهران انتشار داد و در سال ۱۲۹۸ نشریه زنان با مدیریت صدیقه دولت آبادی نخست در

اصفهان و سپس در تهران منتشر شد. در همان سال عالم نسوان به صاحب امتیازی خانم نوابه صفوی و هم کاری شاگردان و فارغ التحصیلان مدارس امریکایی انتشار یافت.

زنان ایران نشریه دیگری بود که در سال ۱۲۹۹ منتشر شد و اطلاع بیشتری از آن در دست رس نیست.

در این سال شهناز آزاد نامه بانوان را نشر داد و فخر آفاق پارسا در سال ۱۳۰۱ نشریه جهان زنان را در مشهد و سپس در تهران منتشر کرد.

در سال ۱۳۰۲ که جمعیت نسوان وطن خواه فعالیت خود را آغاز کرد، مجله ای به نام نسوان وطن خواه منتشر نمود که در واقع ارگان جمعیت به شمار می رفت. هم کاران مجله عبارت بودند از: فخرالسلطنه فروهر، نورالهدی منگنه، فخر اعظمی ارغوان و عده ای دیگر.

در سال ۱۳۰۴ نسوان شرق را مرضیه ضرابی چاپ و منتشر کرد. نسوان، سعادت و دختران اسران، از مجلات زنانه دیگری بود که در تهران منتشر می شد و به آنها نشریه نورافشان در بوشهر را نیز باید افزود.

نگاهی به مطالب مطبوعات در این دوره

مطالب مطبوعات را در این دوره به دو قسمت می توان تقسیم کرد:

الف) مطالب عادی و گاه مورد نیاز، مانند آموزش خیاطی، آشپزی، بچه داری، رعایت بهداشت، خانه داری و مانند آن؛

ب) مطالب اصلی که به وسیله آن فرهنگ غرب را ترویج می دادند و با اسلام مقابله می کردند. این مطالب با هدایت مبلغان مسیحی یا با تأثیرپذیری از افکار آنها نوشته و منتشر می گردید. این فرهنگ سازی ها در اوایل سلطنت رضاخان که اسلام زدایی اساس سیاست او بود، با صراحت بیشتری اوج گرفت.

چند مورد از موضوع هایی که این نوشته ها به آن پرداخته اند، چنین است:

۱. علل عقب ماندگی زنان

فرزندان خدا، تماماً چه ذکور و چه اناث، در نظرش عزیز و یکی می باشد و خدا هیچ راضی نیست که یکی از فرزندان او در زحمت و شکنجه باشد... نسوان مغرب زمین بر عکس ما در هر کاری حق تقدم را داشته و دارا هستند و مردان در کارهای مشکل و مطالب غامض و حتی سیاست ها با زن ها مشورت می کنند... زن های ایران بدون شک در صورت داشتن آزادی و نداشتن تحکیمات و تهاجمات و ترس مردانمان کارهای مرجوعه را صدهزار مرتبه به مراتب بهتر از آنها انجام می دهیم (آب نمی بینیم و گرنه شناگر قابلی هستیم)... ای برادران و ای خواهران ما! آیا فرزندان والدین ایرانی الاصل قدیم خود نمی باشیم؟ آیا ما حسن سلوک و رفتار و مهربانی مخصوص

ایرانیّت خود را بر طاق نسیان گذارده ایم؟... مملکت چندین هزارساله ایران که مردمش دارای هزاران خصایل حمیده و اخلاق پسندیده بودند، به واسطه هجوم و تخطی تازیان به خاک ایران بدین روز رسیده است. این اعراب پس از استیلا و فرمان روایی بر ایران نه فقط زبان و خط و صنعت و تجارت و هوش و فکر و بالاتر از همه آن روح پاک و صادق ما را از بین بردند، بلکه خصلت های زشت و بدسلوکی ناهنجار خویش را که با طبقه نسوانشان داشتند، به پدران و مادران آن عهد ما یاد دادند... ای خواهران محترمه و برادران من، ما از تازیان وحشی گذارانده ایم اگر آنها یک مرتبه دخترهایشان را زنده به گور می بردند، شما روزی هزار مرتبه آنها را می کشید و زنده می سازید. شما دمی ما را به حال خود راحت نمی گذارید. قرن هاست که ما را علاوه بر شداید و زحمات طاقت فرسا زنده زنده کفن کرده اید؛ آن هم چه کفنی؟ کفن سیاهی که حتی حیوانات وحشی هم از هیبت دیدار آن وحشت کرده و فرار می کنند!... چرا از یک دختر جوانی که با پسری طرح دوستی می ریزد جلوگیری می کنید و می خواهید او را بکشید و می گوئید این کارها را دختر نباید بکند؟ مگر دختر آدم نیست؟ مگر دختر نمی خواهد زندگی کند؟ خدا را هزار مرتبه شکر می گوئیم که از موقعی که ستاره درخشنده بی زوال اعلی حضرت پهلوی پدر تاج دار ما طلوع کرده، فرق فاحشی نسبت به این موضوع مهم اساسی ملاحظه می کنیم. از آن تعدیات و بی علاقگی و محروم بودن از هر نوع وسایل راحتی که در ازمنه قدیم و دوره هجوم اعراب تا سلطنت قاجاریه رواج کاملی داشت، خلاصی یافته ایم.

این مقاله با عنوان «یک نامه رسیده به دفتر مجله» چاپ شده و نویسنده آن شخصی به نام تاج هما معرفی گردید، در حالی که از شروع نامه و از عبارت «فرزندان خدا»، جعلی بودن نامه معلوم است و نویسنده آن از همان مسئولان مسیحی مجله بوده اند.

(ب) مقابله با آداب اسلامی

بر هر فردی از افراد ایرانی معلوم و مسلم است که پس از استیلاي عرب بر عجم، این نوع ستم دیده به اجبار از زبان مادری خود محروم و بسا کلمات عربی را بر خود پذیرفت، چنان که امروز هر باسواد یا بی سوادى در وطن به ملاقات یک دیگر، کلمه «سلام علیکم» را به کار می برد. خوش بختانه در زمان پهلوی که به نو تاریخ باستان وطن از سر گرفته است، نوجوانان قوم با روح شاد در وقت دیدار، یک دیگر را با لفظ «نیم روز خوش» و موقع غروب «پسین نیک» و از آن پس یکدیگر را با لفظ «شب خوش» آشنا می سازند. هم چنین در موقع بدرود با لفظ «شاد باش» از هم دور می شوند و این است پیشنهاد یکی از دیپلمه های کالج امریکایی تهران که مادران قوم را نیز بدان بشارت داده تا فرزندان خود را بدرود دستور شادزی دهند.

(ج) الگوی زنان ایرانی

برای سنجیدن تمدن هر ملتی بهترین وسیله این است که بدانیم با زن های خود چگونه رفتار می کنند و برای هیئت نسوان که نصف جامعه را تشکیل می دهد، چه مقامی قائل می باشند... . زن ها می توانند در ممالک متمدن و خوش بخت مقام بسیار رفیعی را حائز باشند. زن ها در ممالک غرب می توانند به هر مدرسه ای که میل داشته باشند، داخل شوند و هر رشته از علوم را که بخواهند تحصیل نمایند.

برای تربیت زن ها امروز بیشتر از مردها وقت و پول صرف می شود. در امریکا یک جمعیت بزرگی هستند که مرام خود را کمک نمودن به مادران قرار داده اند... . باید دانست چرا امریکایی ها این قدر جدیت در تعلیم زن ها می نمایند، جوابش خیلی ساده است: امریکایی ها می دانند حال و آتیه آنها بسته به وجود مادران است.

[...] در وضع زندگانی زن های ترکیه خیلی تبدلات پیش آمده است. از زمانی که پیرلتنی، نویسنده معروف، در اوایل قرن بیستم پرده از روی عادت و اخلاق آنها برداشته، تا به حال تغییرات مهم غیر قابل تصویری در ارکان و حیات نسوان ترک به وجود آمده است. نهضت بیداری آن زمان را امروز می توان خاتمه یافته پنداشت. مهم ترین عامل، حجاب یعنی نقاب مقدس فعلاً در محیط ترکیه معنویت حقیقی خود را به کلی از دست داده و اگر هم در بعضی موارد استعمال شود، فقط جنبه زینت و مد روز را داراست. چاقچورهایی که تا مچ را مستور می داشتند، جای خود را به لباس های کوتاه آخرین مد پاریس واگذار نموده اند... روزهای تعطیلی یکشنبه روی عرشه و روی کشتی های بغاز و بوسفور زن و مرد برای گردش و تفریح با هم تجمع می نمایند... زن های ترک خیلی ساعی هستند که طرز کار و فکر خواهران اروپایی خود را فراگیرند... . دولت ترکیه دیگر در عالم بین المللی یک عنصر بی روح نالایقی به شمار نمی رود، بلکه امروز یکی از عوامل مهم ترقی نوع بشر است.

حجاب مشکل اصلی زنان

از بدو هجوم فرهنگی غرب به کشور ما، حجاب زن ایرانی در معرض کینه توزانه ترین حملات قرار گرفت. بارها در گفتار، نوشتار و اشعار وانمود می شد که حجاب زن، سدّ باب معرفت است. در این میان نشریات زنان بیشترین تلاش را داشتند. گویی تنها فلسفه انتشار آنها تبلیغ علیه حجاب زنان بود.

مجله عالم نسوان که یکی از نشریات فعال در این زمینه بود، در یکی از شماره های خود چنین شعری درج کرده بود:

خراب خانه ناموس از این نقاب شود

که گفت حافظ ناموس زن نقاب شود؟

زن ار که عالم شد علم سد ناموس است

فقط ز جهل بود گرزنی خراب شود

چگونه مشق نگیری ز آمریکا و اروپا

که از تمدن زن خیره شیخ و شاب شود

حجاب بر رخ زن سد باب معرفت است

کجاست دست تمدن که فتح باب شود؟

اولین اقدام عملی

در آغاز سال ۱۳۰۷، در حالی که انبوهی از اقشار مختلف مردم در حرم حضرت معصومه (ع) در قم اجتماع کرده بودند و منتظر حلول سال جدید بودند، یکی از همسران رضاخان و دخترانش، بدون حجاب در یکی از ایوان های صحن نشسته و در انتظار آغاز سال نو بودند. چون چنین وضعی در آن مکان سابقه نداشت، آیت الله شیخ محمد تقی بافقی به آنها اعلام می کند اگر مسلمانید باید حجاب را رعایت کنید و اگر مسلمان نیستید ورود غیر مسلمان به این مکان جایز نیست. این برخورد بی پروا و غیرمنتظره باعث شد همسر شاه به هراس بیفتد و با تلفن شاه را در جریان قرار دهد و از وی کمک بخواهد. رضاخان بلافاصله با عده ای سرباز و نظامی خود را از تهران به قم رساند. به دستور او مرحوم بافقی را که در مسجد بالا سر مشغول نماز بود، دستگیر کردند و پیش او بردند. شاه، پیرمرد محترم را مضروب و مجروح کرد و حکم به حبس و تبعیدش داد.

دیکتاتور با چنین برخوردی تصمیم گرفته بود در همان آغاز چنان رعب و وحشتی به وجود آورد که احدی را یارای مقاومت نباشد.

آماده کردن افکار عمومی

در سال ۱۳۰۹ زمانی که دیکتاتوری رضاخان تثبیت شده بود، دولت برای آسان شدن کار کسانی که پیش رفت زنان را در بی حجابی و پوشیدن لباس اروپایی می دانستند، ورود کلاه های زنانه را آزاد اعلام کرد. در سال ۱۳۱۱ سه تن از زنان عرب به نام های نور حماده از لبنان، حنینه خوری از مصر و سیده فاطمه از عراق به ایران آمدند تا دومین کنگره زنان شرقی را در تهران افتتاح نمایند. در این کنگره که در شانزدهم آذر آن سال شروع شد، خانم نور حماده، رئیس کنگره، با عبارات تملق آمیزی سخن خود را این گونه آغاز کرد:

خانم های عزیزم!

در مرغزاری مصفا و چمن زاری پرطراوت، درختی سبز و خرم سر به آسمان کشیده و از شاخه های زیبای خود سایه بر زمین افکنده بود. من طفل بودم و در مدرسه انگلیسی بیروت تحصیل می کردم. روزها زیر سایه این درخت می آرמידم، اشعاری می سرودم یا دروس

خود را مطالعه می کردم، روزی خستگی بر من غالب آمد و حالتی شبیه به خواب یا اغما به من دست داد. در آن حالت خواب دیدم، مکاشفه و شهود کردم یا وحی و الهامی به من رسید. نمی دانم، به هر حال چیزی به مخیله من گذشت. نردبانی از طلا در میان قوس درخشانی از نور دیدم که پایه آن به روی زمین جای داشت و سر آن به اوج علین می رسید. ملائکه رحمت از این نردبان صعود می کردند. پای این نردبان ملک رحمت، بزرگ تر و باشکوه تر بر فراز تختی جای گرفته بود و بر بالای آن ملک عظیم و درخشان که نور بر عالم می تابید، بر عرش عظیمی قرار داشت. من پیش رفتم و خواستم از این نردبان بالا روم و به تخت ملک وسطی و عرش عظیم ملک رحمت برسم. ولی شیاطینی در آن جا بودند که مرا منع می کردند. در این حال، هاتفی به من گفت که دست به دامن دو ملک پایین زن تا تو را به ملک بزرگ برساند و او تو را به ملک بزرگ تر خواهد رسانید. من به این دو ملک متوسل شدم تا رسیدم به آن دو ملک دیگر و چون الطاف او شامل حالم شد، رسیدم به آن ملک اعلی. این روعیا و این خاطره در قلب من باقی ماند و مرور ایام قادر به محو آن نبود تا به این سرزمین وارد شدم و حقیقت آن روعیا را به چشم دیدم. دانستم که آن ملک رحمت که در عرش اعلی قرار داشت، اعلی حضرت قدر قدرت پهلوی و ملکی که بر تخت رفیع جای داشت، حضرت اشرف اعظم آقای تیمور تاش وزیر محترم دربار اعظم پهلوی و دو ملک دیگر که مرا به آن دو ملک عالی رسانیدند، آقای شاهزاده افسر و آقای اورنگ هستند.!!] این بود روعیای طفولیت من و حقیقت آن که در مملکت شما به چشم دیدم و برای ادای تشکر عرضه داشتم... .

در سال ۱۳۱۳ رضاخان به ترکیه رفت. وی در آن جا مجذوب سیاست های اسلام زدایی مصطفی کمال پاشا (آتاتورک) رهبر ترکیه گردید و در همان جا قول داد هم چون رهبران آن کشور، سیاست مبارزه با مذهب را در ایران دنبال کند. در قسمتی از نطق وی در ترکیه آمده است:

به واسطه برداشتن خرافات مذهبی در مدت سلطنت من، امیدوارم هر دو ملت بعد از این هم با یک روح صمیمیت متقابل دست در دست داده، منازل سعادت و ترقی را طی خواهند کرد.

در فروردین ماه ۱۳۱۴ در مجلس جشنی در شیراز که با حضور وزیر معارف برگزار شد، دختران دانش آموز به دستور مقامات مکلف شدند بدون پوشش معمول، دست جمعی سرود بخوانند و سپس به ورزش گروهی ژیمناستیک پردازند. این اقدام موجب خشم سید حسام الدین فالی، روحانی متنفذ شهر شد. به امر او مردم در مسجد و کیل تحصن کردند و بازار شیراز تعطیل شد. این قیام با دستگیری و حبس مرحوم فالی سرکوب گردید. در همان سال دستور داده شد مدارس دختران و پسران مختلط شود. شایعه قریب الوقوع بودن کشف حجاب به طور رسمی موجب هیجان ملت شد و خشم و نفرت شهرها را فرا گرفت.

در ۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۱۴ به دعوت علی اصغر حکمت، وزیر معارف وقت، عده ای از زنان در دارالمعلمات واقع در کوچه ظهیرالاسلام، خیابان شاه آباد (جمهوری اسلامی فعلی)، جمع شدند و مأموریت یافتند جمعیتی تشکیل بدهند و زیر نظر وزیر معارف، اساس نامه آن را

تنظیم کنند و با حمایت دولت در جهت آزادی زنان از حجاب فعالیت نمایند. این جمعیت که بعد «کانون بانوان» نامیده شد، اساس نامه خود را به این شرح اعلام کرد:

کانون بانوان ایران به ریاست عالییه والا حضرت شاه دخت شمس پهلوی و معاضدت و مراقبت وزارت معارف برای اجرای مقاصد زیر تأسیس می شود:

۱. تربیت فکری اخلاقی بانوان و تعلیم خانه داری و پرورش طفل، مطابق قواعد علمی به وسیله خطابه ها، نشریات، کلاس های اکابر و غیره؛

۲. تشویق به ورزش های متناسب برای تربیت جسمانی با رعایت اصول صحیح؛

۳. ایجاد موءسسات خیریه برای امداد به مادران بی بضاعت، اطفال بی سرپرست؛

۴. ترغیب به سادگی در زندگی و استعمال امتعه وطنی؛

۵. این کانون بر طبق ماده ۵۸۷ قانون تجارت، شخصیت حقوقی دارد و رئیس آن نماینده کانون خواهد بود.

اعضای هیئت مدیره کانون عبارت بودند از: اشرف نبوی، اختر کامبخش، بدرالملوک بامداد، بتول شیوایی، مهربانو سپاهی، افسرالملوک آریایی، بتول همایون احتشامی، فخرایران غفاری، هاجر تربیت، قمر کیا، پروین اعتصامی، تاج الملوک حکمت، منیرافخم افخمی، عصمت الملوک دولتداد، شمس الملوک جواهر کلام، فخرعظمی ارغون، شمس الضحی نشاط، شاه بانو فخر، صدیقه ریاضی، مهرانور سمیعی و نصرت سلیمی.

خانم هاجر تربیت به ریاست کانون انتخاب شد و اعضا با برگزاری مجالس سخن رانی، نمایش، کلاس های آموزشی برای بزرگ سالان و تمرین های ورزشی فعالیت خود را آغاز کردند. هدف اصلی و پنهان کانون، مبارزه با حجاب زنان و ایجاد زمینه برای کشف عمومی و رسمی آن بود. به این دلیل که مردم نمی توانستند بی حجابی را تحمل نمایند و با چنین زنانی برخورد می کردند، پلیس دستورات محرمانه ای دریافت کرد تا از زنان بی حجاب که به تدریج تعداد آنها فزونی می یافت، حمایت کند. در تیرماه ۱۳۱۴ مردم مشهد، به رهبری علما و با سخنرانی های مهیج شیخ بهلول در حرم امام رضا(ع) متحصن شدند. این تحصن، شکل قیام به خود گرفت و ارتش با خشونت و بی رحمی با توپ و سلاح سنگین آن را سرکوب کرد و تعداد بسیاری از مردم را به شهادت رساند و اسدی، نایب التولیه آستان قدس رضوی، به جرم تعلق و سهل انگاری در اجرای کشف حجاب، اعدام شد.

در آغاز دی ماه ۱۳۱۴، به مناسب بازگشت ژنرال ژان فرانسوی، از مستشاران ارتش ایران، به کشورش، دستور برگزاری مجلس ضیافتی صادر شد که افسران و امرای ارتش همراه با همسران خود بدون حجاب در آن شرکت نمایند. یکی از رجال آن دوره می نویسد:

در یکی از شب های اوایل دی ماه سال ۱۳۱۴، برای تشریفات مراجعت سپهبد ژان از ایران، وزارت جنگ مقتضی دانست به پاس احترام (نسبت به ژنرال ژان) مجلس ضیافتی از افسران عالی رتبه و امرای ارشد بر حسب فرمان شاه منعقد سازد. یک ساعت قبل از آنکه وقت اداری روز قبل از شب پذیرایی پایان یابد، ناگهان بخش نامه ای تنظیم و صادر گردید که طبق آن عموم افسران مدعو در این مهمانی، گذشته از اینکه مانند سایر ضیافت ها حاضر باشند، موظف بودند که با خانم های خود در سر میز شام حضور یابند. وصول این بخش نامه ولوله و آشوب و هراس بی مقدمه ای ایجاد نمود... برای بعضی ها رفتن به آن مهمانی سخت تر از عزیمت به جبهه جنگ بود، تا اینکه زن و شوهر هراس ناک از منزل خارج شده، یکی به دکان سلمانی رفته و دیگری به دنبال کلاه و پیراهن بلند و مناسب به لاله زار و اسلامبول و خانه های آرامنه و کلیمیان و همسایه شتافته و همه جا را زیر پا گذاشتند، و آن دیگری نمی داند گیس زنش را چطور به دست نامحرم بدهد که کوتاه کند و آن یکی می خواهد صورت زنش را طوری اصلاح کند و هزاران درد دیگر.

تازه بعد از این مصیبت ها، ساعت هشت شده و مرد نمی دانست چطور زنش را بی حجاب از میان کوچه و بازار عبور داده، سوار اتومبیل و درشکه کند و به مجلسی که عده زیادی مرد در آن است، با این قیافه و ترکیب ببرد. بالاخره همه افسران با بانوانشان وارد مهمانی شدند و به قدری قیافه شان خنده دار و مضحک بود که سپهبد ژان در مراجعت به پاریس، به وابسته نظامی ایران که به استقبالش آمده بود، می گوید: نه مشاهده رژه ارتش و نه بنیاد دانشکده های ایران، هیچ کدام آن اثر روحی را که دیدار مهمانی شب آخر در من به وجود آورد، در خاطر باقی نگذاشته، من از آن مهمانی قدرت شاه ایران و نهضت تجدد طلبی را که به زور به یک ملتی تزریق می شد، به خوبی استنباط کردم آن شب مهمانی قیافه کارناوال، محفل بالماسکه، مجلس عزا و هرچه بگویند داشت، جز یک شب نشینی حقیقی و زیبا. در آن شب، اغلب زن ها در کنار هم جمع شده و مردها نیز در طرف دیگر ایستاده مانند آن که جنایتی مرتکب شده بودند، ملتهب و ناراحت و شرمگین و افسرده بودند و پی در پی به ساعت نگاه کرده، انتظار پایان مجلس را داشتند. موزیک می نواخت و کسی نمی رقصید؛ غذا بود، ولی هیچ کس اشتها نداشت. در مراجعت نیز اغلب ناراحت بودند و بسیاری از افسران و بانوانشان شب را تا صبح بیدار بودند و پریشان و نگران در فکر آینده بودند... موضوع این مهمانی و داستان آن شب، روز بعد به سرعت در سراسر محافل سیاسی و نظامی و بازاری و روحانی تهران انتشار یافت و جامعه تهرانی تکان خورده و بدون گفت و گو، مردم خود را آماده و منتظر عملیات وسیع تری کردند. هنوز صحبت در اطراف آن مهمانی تمام نشده بود که یک روز بعد فرمان صادر گردید. تمام ادارات تابعه وزارت جنگ ناگزیرند که در یک مهمانی شرکت کنند، به این ترتیب که رئیس اداره باید ضیافتی داده و از کلیه افسران و کارمندان زیر دست خود با خانم هایشان دعوت کند. این فرمان به تمام فرماندهان لشگرها و تیپ ها و هنگ ها و گردان ها و واحدهای مستقل نواحی صادر گردید و به مورد اجرا گذاشته شد و این اقدامات مقدمه صدور فرمان روز آزادی بانوان در روز تاریخی هفدهم دی گردید. [!!]

علی رغم ایجاد جمعیت های گوناگون زنانه و مردانه یا مختلط، تأسیس و توسعه مدارس جدید، انتشار نشریه های مختلف و تشکیل مجالس آشکار و مخفی، شب نشینی و ضیافت ها، اجرای نمایش ها و اقدامات دیگر که در فاصله سال های ۱۲۲۷ تا ۱۳۱۴ و قریب به یک قرن طول کشید، ملت ایران و حتی امرا و افسران ارتش، به علت نفوذ سنن مذهبی در مردم، به حدود و ثغور دین معتقد و پای بند بودند. از طرف دیگر، استعمار و استبداد بر اسلام زدایی که کشف حجاب اولین و مهم ترین مرحله آن بود، اصرار داشتند و چون مسالمت و مماشات، آن هم پس از گذشت چند دهه نتیجه نداد، ناگزیر به زور متوسل شدند.

در اوایل آذرماه ۱۳۱۴ محمدعلی فروغی، ذکاءالملک که ریاست دولت را به عهده داشت، به علت خویشاوندی با اسدی، نایب التولیه آستان قدس رضوی که مغضوب و معدوم شده بود، ساقط شد و محمود جم به جای وی دولت را در دست گرفت و مأمور شد تا کشف حجاب را رسماً به مرحله اجرا در آورد. وی در خاطرات خود می نویسد:

روز یازدهم آذر ۱۳۱۴ کابینه مرحوم محمدعلی فروغی مستعفی شد. در آن کابینه من سمت وزیر کشور را داشتم. پس از استعفای دولت، من از معاونین و همکاران خود خداحافظی کرده و به منزل در قلهک رفتم. اتفاقاً آن روز مرحوم دکتر قاسم غنی نهار میهمان من بود... . بعدازظهر من و آن مرحوم برای قدم زدن و گردش کردن از خانه بیرون آمدم... . در طول یکی از کشت زارهای گندم قدم می زدیم [...] که ناگهان پیش خدمت منزل نفس زنان خود را به ما رسانید و خطاب به من گفت: دو بار از دربار تلفن کرده و شما را خواسته اند؛ تلفن چی گفته که هر کجا هستید بلافاصله خود را به دربار برسانید... . با عجله لباس هایم را پوشیدم و عازم شهر شدم. اعلی حضرت فقید در محوطه کاخ مشغول قدم زدن بودند که من به حضور رسیدم. اعلی حضرت به محض آن که چشمانش به من افتاد، فرمودند: جم! چرا امروز در وزارت خانه حاضر نشدی؟ قبل از آن که من جوابی بدهم، ایشان اضافه فرمودند: به هر حال شما را مأمور تشکیل کابینه می کنم. بهتر است اعضای دولت تازه نیز همان وزرای کابینه فروغی باشند. بنابراین خیلی زود آنها را احضار کنید و مراسم معرفی را به عمل آورید... . نیم ساعت بعد مراسم معرفی انجام شد. وقتی خواستیم از حضور مرخص شویم، اعلی حضرت به من امر کردند: شما این جا بمانید کار مهمی دارم... . بعد از مدتی اعلی حضرت رو در روی من ایستاده و فرمودند: این چادر چاقچورها را چطور می شود از بین برد؟ دو سال است که این موضوع فکر مرا به خود مشغول داشته. از وقتی که به ترکیه رفتم و زن های آنها را دیدم که پیچه و حجاب را دور انداخته و دوش به دوش مردها کار می کنند، دیگر از هرچه زن چادری بود بدم آمده است. اصلاً چادر و چاقچور دشمن ترقی و پیش رفت ماست، درست حکم یک دمل را پیدا کرده که باید با احتیاط به آن نشتر زد و از بینش برد. من مدتی است به این فکر هستم که زن ایرانی در این قفس سیاه دست و پایش بسته است... . اگر زن اقل و نفهم و محبوس باشد، چطور می تواند نسل خوب و شایسته پرورش دهد؟ عرض کردم: صحیح می فرمایید قربان! زن را باید از اندرون بیرون کشید و زنجیر اسارت را از پای او برداشت... . فرمودند: چطور است این تحول را از اندرون دربار شروع کنیم. من فکری کردم و به عرض رساندم: اگر اجازه بفرمایید در روز افتتاح دانش سرای مقدماتی تهران، علیا حضرت ملکه و علیا حضرت شاه دخت ها به اتفاق اعلی حضرت در مجلس جشن حاضر شوند؛ ضمناً به

همه بانوان وزرا و رجال نیز دستور خواهیم داد که بدون حجاب در این جشن حضور یابند. این عمل اولین قدم برای رفع حجاب خواهد بود و زمینه ای برای اجرای نیات و مقاصد شاهنشاه در از بین بردن چادر و چاقچور است. اعلی حضرت گفتند: به شرط آن که موضوع در هیئت دولت مطرح و تصویب شود، فکر خوبی است. همین حالا بروید و در این باره فکر کنید که طرح لازم را بریزید. این انقلاب بزرگ باید با فکر و تدبیر صورت بگیرد... من موضوع را با هم کاران خود در میان گذاشتم و گفتم اعلی حضرت مصمم هستند که به هر قیمتی شده این مشکل اجتماعی را از بین ببرند... پیش نهاد شده که وزرا ۲۴ ساعت فکر کنند و دنباله مذاکرات و اخذ تصمیم به جلسه بعد که قاعدتا در حضور اعلی حضرت تشکیل می گردید، موکول شد. در جلسه بعد اعلی حضرت فقید نیم ساعت صحبت کردند و از مزایا و اثراتی که کشف حجاب در پیشرفت مملکت خواهد داشت، مطالبی اظهار داشتند... و بعد افزودند: شرکت همسران و دختران من در جشن افتتاح دانش سرای مقدماتی باید سرمشقی برای همه زنان و دختران ایرانی مخصوصاً خانم های شما و وزاری مملکت باشد. ممکن است در ابتدا این عمل سر و صدا و جنجال زیادی به پا کند، ولی به هر حال کاری است که باید انجام شود. ما با هوچی بازی و تعصب های خشک نمی توانیم کاروان ترقیات مملکت را عقب نگه داریم. زن باید از این چادر سیاه آزاد بشود.

هفدهم دی؛ روز به سر آمدن کاسه صبر استعمار

استعمار از طریق عوامل داخلی خود، حدود یک قرن تلاش کرد با شیوه های مختلف زن ایرانی را از پرده عصمت و عفت بیرون آورد. این تلاش ها مخصوصاً در زمان رضاخان شدت یافت. عده ای فریفته شدند اما توده های مردم بی توجه به اینگونه تبلیغات هم چنان سنت های خود را حفظ می کردند. استعمار بیش از این تحمل نداشت؛ زیرا کشورهایی هم چون افغانستان و ترکیه نیز مدت ها قبل از آن حجاب زنان را برداشته و آماده تطبیق کامل خود با فرهنگ غرب بودند. در ایران حکومت رضاخان بهترین فرصت برای تحقق این امر بود و معلوم نبود این فرصت برای همیشه باقی بماند.

سرانجام در هفدهم دی ماه ۱۳۱۴ برنامه ای که از مدت ها پیش در دستور کار قرار گرفته بود، به اجرا درآمد. به دستور رضاخان جشن فارغ التحصیلی در دانش سرای دختران برگزار شد. در این جشن تمام معلمان، محصلان و نیز زنان مدعو، می بایست بدون حجاب حضور یابند. همسران و دختران شاه نیز برای اولین بار، رسمی و آشکارا بی حجاب در مراسم شرکت کردند.

خانم هاجر تربیت، رئیس دانش سرا با قدردانی از اقدام شاه گفت:

بانوان ایران که برخلاف پیشینیان خود در ادوار اخیر، گرفتار پرده ظلمت و جهالت بودند و در پشت آن مانع بزرگ، نومیدانه دست و پا می زدند، در این سال فرخنده توجه شاهنشاه بزرگ را به جانب خود معطوف دیدند... چندین قرن گذشت و کسی متوجه حال اسف بار زنان ایران نشد که چه استعداد خدادادی در زیر این تار و پود وهنی به هدر می رود؟ چه قوای سودمندی که جامعه به آن نیازمند است، در این زندان تاریک تلف می شود... بر اندام زنان جامه های خفت و حقارت را می پوشانیدند، گویا ما را موجوداتی غیر قابل

اعتماد و ناشایست تصور می کردند و این خود نهایت خواری و مذلت بود. گاهی یکی از ما از پشت سیاه چال زندان، به دنیای روشن نگریسته و خدمات هم جنسان خود را در سایر ممالک می دید، ولی کو آن دست توانایی که با قدرت مصلحانه خود، درهای علم و معرفت و آزادی و هنرمندی را به روی ما بگشاید و نصف مردم کشور را از رخوت و جهل برهاند. هزار شکر که ما در عهدی قرار داریم که قیود به اندک التفات شاهانه فرو ریخت و سعادت از هر جانب روی آور شد. شاهنشاه! روان آن مادران محروم که در قرن های پیش، از این نعمت بی نصیب ماندند، با زبان بانوان امروزی ایران سپاس گزاری می کنند.

سپس رضاخان با ابراز خوش حالی از این اقدام گفت:

بی نهایت مسرورم که می بینم خانم ها در نتیجه دانایی و معرفت به وضعیت خود آشنا شده و پی به حقوق و مزایای خود برده اند. سابق بر این زن های این کشور به واسطه خارج بودن از اجتماع، نمی توانستند حق خود را نسبت به کشور و میهن عزیز ادا نمایند و خدمات و فداکاری خود را آن طور که شایسته است انجام دهند، ولی حالا به مقامی رسیده اند که علاوه بر امتیاز برجسته مادری که دارا می باشند، از مزایای دیگر اجتماع هم می توانند بهره مند گردند. ما نباید از نظر دور بداریم که سابقاً نصف جمعیت کشور ما به حساب نمی آمد، یعنی نصف قوای عامله مملکت بی کار بود.

البته هم خانم تربیت و هم رضاخان می دانستند که حجاب مانع اصلی سیاست اسلام زدایی و غرب گرایی است و نه مشکل پیشرفت زنان، و گرنه تغییری که از آن پس در زندگی چنین زنانی به وجود آمد، چه بود جز آن که با کشف حجاب، رفع حُجُب و حیا نیز شد؟ اگر زن قبلاً در خانه و خارج از آن، در جامعه، هم دوش مرد به تربیت فرزند می پرداخت، یا با کار و کوشش مستقیم و غیرمستقیم به اقتصاد و اداره زندگی جامعه کمک می کرد، پس از آن مجبور شد با زن اروپایی، آن هم تنها برای مصرف کننده کالاهای مصرفی هم دوش و هم گام شود.

بنابر ادعای مدعیان آزادی زن، کشف حجاب موجب شد «درهای علم و معرفت و آزادی و هنرمندی» به روی زنان ایرانی گشوده شود و زنان توانستند مانند هم جنسان خود در ممالک مترقی قدم بردارند. آیا از میان چنین زنان «آزاده ای» که غربی ها را اسوه خود قرار داده بودند، در طول بیش از چهار دهه پس از کشف حجاب یک «مادام کوری» یا «فلورانس نایتینگل» یا یک «ژاندارک» به وجود آمد؟ جز این بود که سرانجام چون کلاغ، راه رفتن خود را فراموش کردند و راه رفتن کبک را هم نتوانستند بیاموزند؟ به قول مخبرالسلطنه هدایت که از سردمداران همان حکومت بود، «تمدن بلواری را یاد گرفتند و حتی از غربی ها پیش افتاده اند اما تمدن لابراتواری را هرگز». وی که در اوج قدرت رضاخان در محدوده سال های ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۲ رئیس الوزرا بود، می نویسد:

فکر تشبه به اروپایی از آن جا به سر پهلوی آمد. صورت بلا آراسته است و بیشتر معایب که امروز گریبان گیر ملل است، از طرز زندگی برخاسته. در شرق فقط زن ها در چادر نبودند، زندگی اعیانی تا درجه ای در پرده بود، تجملات در برزن و بازار ظهور نداشت و

کمتز تحریک به رشک و رقابت می کرد... تقلید اروپایی به صورت خوش می نماید، به معنا دشوار است... . ترقی اروپا در افزارسازی است، نه در اسکی و فوتبال بازی لازمه امداد به زندگانی. اگر رفع حجاب باشد، رفع حجب و حیا زندگانی را خراب کرد.

در اروپا عفت و ناموس را فدای تجارت کرده اند، زن را مضطر می خواهند که اجرت کمتز بدهند... . کلاه اجنبی، ملیت را از بین برد و برداشتن چادر عفت را... . پلیس دستور یافت روسری را از [سر] زن ها بکشد، روسری ها پاره شد و اگر ارزش داشت تصاحب. مدتی زد و خورد بین پلیس و زن ها دوام داشت. بسیار زن ها را شنیدم که از خانه بیرون نیامدند. امر شد مبرزین محل، مجالس ترتیب بدهند. زن و مرد محل را دعوت کنند که اختلاط، عادی شود. وثوق الدوله از پیش قدم ها بود. در کافه بلدیة شب نشینی مرتب شد. من هم دعوت داشتم. نوشتن خانمی مجلس آرا ندارم و تنها آمدن خلاف نزاکت است... . نظمیة به من اطلاع داد که در گوشه دروس چنان مجلسی فراهم کند. خوش بختانه رعایای دروس ارمنی اند و چند پیرزن که با چادر روی نیمه باز آمدند. آن چه اجباری بود به جای خود، مردان بی ناموس و متملقان چاپلوس، زن های خودشان را به مجلس رقص بردند و به الدنگ ها سپردند. میرزا ابوطالب صاحب حمام پاک را که در نقطه ارگ است، از نظمیة خواستند که در حوزه خود مجلسی آشتی کنان ترتیب بدهند. برخاست و به راه افتاد. گفتند: کجا؟ گفت: [زندان] قصر. می دانم که من این خلاف اخلاق را نخواهم کرد و محکوم به حبس خواهم شد، نگفتم، خودم می روم... . جای شکرش باقی است که سرتا پا برهنه در کوچه آمدن را در پاریس و برلن پلیس منع کرده بود و الا در حرارت تقلید بودند و آن چه در پرده داشتند، می نمودند. اگرچه به رنگ لباس های تنگ اینک هم پیدا است... . به واسطه رفع حجاب، در حقیقت حجب و قبول رسوم ناباب و تقلید هرزه گردان پاریس، تکلف در لباس به جایی کشیده که عایدات مشروع و حلال هشتاد درصد، وفا به ایفای مُد نمی کند. لباس صبح، لباس ظهر، لباس عصر، شب، کفش و جوراب و کلاه هم رنگ دامن... . سابقه وسمه می کشیدند. سرانگشتان را حنا می بستند. چون پول به خارج نمی رفت، وحشی گری بود. حال که مبلغی گزاف به بهای ماتیک می رود، نشانه ترقی و تمدن است.

بعد از کشف حجاب

توطئه کشف حجاب فتنه ای بزرگ و برای جامعه مذهبی ما بسیار سنگین و تحمل ناپذیر بود. مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری، مرجع تقلید وقت، از غصه آن بیمار شد و چندی بعد از همان بیماری فوت کرد. آیت الله حاج آقا حسین قمی که در مشهد ساکن بود و از علمای طراز اول به شمار می رفت، گفته بود: «می روم پای شاه را می بوسم و نمی گذارم این کار انجام شود.» اما کاری که استعمار، نزدیک به یک قرن آن را در سرلوحه برنامه های خود قرار داده و در حکومت دست نشانده رضاخان فرصت اجرای آن را یافته بود، با خواهش و التماس این و آن تغییرپذیر نبود. لذا به آن مرحوم حتی اجازه دیدار با شاه را ندادند و او که تحمل دیدن فساد و منکرات علنی در جامعه را نداشت، به عراق مهاجرت کرد. مرحوم میرزا محمود خراسانی فرزند صاحب کفایه (آخوند خراسانی از مراجع بزرگ عصر مشروطه) که خواست دنباله کار او را بگیرد و با این توطئه مقابله کند، در مشهد دستگیر و تحت الحفظ به تهران برده و زندانی شد و در همان جا فوت کرد، یا به روایتی به شهادتش رساندند. با این حال، علما ناامید نشدند و مخفیانه به مبارزه ادامه دادند و به

روشن‌گری پرداختند. در جریان این فتنه عده‌ای از متدینان از اندوه سکنه کردند. بعضی، زنان خود را طلاق دادند. بسیاری از زنان مؤمن، خود را در خانه محبوس کردند و تنها پس از سقوط دیکتاتوری، در شهریور ماه ۱۳۲۰، فرصت بیرون رفتن از منزل پیدا کردند و چه بسیاری که در محبس خانه مردند و روی آزادی ندیدند.

برخی نیز به شکل عملی با پوشیدن پالتوهای بلند و کلاه‌های بزرگ یا روسری، به گونه‌ای که موها معلوم نباشد، با بی‌حجابی مقابله کردند. عده‌ای دختران خود را از مدارس جدید بیرون آوردند تا مجبور نشوند بدون حجاب به مدرسه بروند. بدین ترتیب، نبردی نابرابر بین مردمی بی‌پناه و دولتی با انواع سلاح شروع شده بود.

با فروپاشی دیکتاتوری رضاخان بار دیگر زنان به سوی حجاب روی آوردند. در این دوره یعنی بعد از شهریور ۱۳۲۰ که سلطنت محمدرضا پهلوی شروع می‌شود، در گزارش‌های متعدد و مکرر مأموران از رویکرد زنان به حجاب اظهار نگرانی و از مقامات مربوطه تقاضای چاره‌جویی شده است. اما نظام جدید که با مشکلات فراوانی درگیر بود، ضعیف‌تر از آن بود که بتواند با حجاب زنان برخورد کند. محمدرضا پهلوی در کتاب مأموریت برای وطن می‌نویسد:

شاید مبارزه با حجاب در دوره پدرم فقط با توسل به زور ممکن بود، اما در دوره سلطنت من به جهت رشد زنان نیازی به آن نیست، زیرا آنها با آگاهی حجاب را به تدریج کنار می‌گذارند.

البته با رویکرد تدریجی زنان به حجاب، به ویژه بعد از قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ و آغاز رهبری دینی و سیاسی امام خمینی (ره) مشخص شد که پیش‌بینی محمدرضا درست نبوده است. توجه زنان از قشرهای مختلف، از جمله تحصیل‌کردگان در دانشگاه‌های داخلی و خارجی به حجاب، در این دوره تعجب محافل داخلی و خارجی را برانگیخته بود.

صدیقه دولت‌آبادی که از فرقه‌ازلی، منشعب از فرقه‌بابی و از پیش گامان مبارزه با حجاب در اواخر دوره قاجار و دوره رضاخان بوده است و از بازگشت زنان به حجاب در دوره بعد از شهریور ۱۳۲۰ به شدت ناراحت و نگران بود و زحمات خود و امثال خود را بر باد رفته می‌دید، با خشم و نفرت و احساس وحشت از وضعیت جدید هشدار داد:

موضوعی که در پیرامون آن سخن می‌رانم، احتیاج است در زمینه دو موضوع مهم: اخلاق عمومی و برگشت حجاب.

امروزه بزرگ‌ترین احتیاج اتحاد برای حفظ آزادی بانوان است. پس من موظفم به شما بانوان یادآوری کنم که یک خطر بزرگ ما را تهدید می‌کند و آن خطر بسیار نزدیک و وحشت‌ناک است. کدام خطر؟ خطر مرگ استقلال و آزادی بانوان. اگر امروز از این خطر جلوگیری نکنیم، فردا به خطر مهیب مرگ استقلال ایران گرفتار می‌شویم. اکنون روز به روز تحریکات در موضوع برگشت حجاب بیشتر است و مرتجعین دارند به مقاصد شوم خود می‌رسند و نمی‌دانند به اقدام‌های تندرو به کجا می‌روند.

بدبختانه زنان از همه جا بی خبر کورکورانه به جای پای آنها قدم می گذارند. به شما قول می دهم که اشخاص مختلف در مکان های مختلف برای خفه کردن زنان، یعنی نیمی از بدن افراد ایرانی، آستین های فراخ را بالا زده و در جیب های گشاد را باز کرده اند که شما و مرا خفه کنند و بعد از آن که حق استقلال و آزادی ما را کشتند و به ثبوت رسید که نصف بدن مرد ایرانی فلج است، در پای میز صلح عمومی هم قلمی روی حق استقلال ایران و ایرانی کشیده می شود.

امروز عده ما بسیار کم است و عده زنان کهنه پرست و فریب خورده زیاد است. آیا شما حاضرید زیر پای جهال خرد شوید؟ اگر روزی رسید که تاریک نشینان و پست طینتان بخواهند علناً بر ضد ترقی و تعالی زن قیام کنند و آزادی ده ساله ما را برگردانند و حیثیت زن ایرانی را لکه دار نمایند، باور کنید بدون این که پشت سرم را نگاه کنم، یا در خانه ام را پیش کنم، بی درنگ با یک علامت سفید به نام آزادی زنان در میان جمع مردانی که نمی فهمند کور و کر کردن مادر، خواهر، زن و دخترشان جنایتی عظیم است و نمی خواهند بفهمند که مادران آنها عاقل و تربیت شده نباشند، عفت اسلام محفوظ نمی ماند و این چادر بی عصمتی که می خواهند بر سر زنان بکنند، پرده بی عفتی است که بر روی اعمال فواحش می کشند، نه آن چه آنها برای خودشان مذهب ساخته اند. بله در میان همان مردان برخوادم خاست و با صدای رسا به دنیا می فهمانم که ایران خالی از زن نیست و بر فرض در این راه کشته بشوم، افتخار ابد را خواهم داشت و بدانید که این ادعای من به ثبوت رسیده است.

خانم سینتیا هلمز که همسرش ریچارد هلمز از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ سفیر امریکا در ایران بود، در خاطراتش می نویسد:

از دیده غربی ها به خصوص آنها که طرف دار برابری زن و مرد هستند، چادر معرف محدودیت زن شرقی است. به نظر من این تصور حقیقت ندارد، حجاب دارای امتیازاتی نیز هست... . حجاب با وضع اجتماعی خاصی همراه است. نقش مرد را به عنوان رئیس خانواده تسجیل می کند و بدان معناست که شوهر خواهد توانست شرف خانوادگی خود را از هر گونه هتک حرمت محفوظ بدارد. به این لحاظ بعضی شوهران خواستار آن هستند که همسرانشان حجاب داشته باشند... از آن جا که حجاب نشانه تعدی و ظلم نیست، کوشش برای به دور افکندن آن با موانعی روبه رو شده است. در سال های نخستین دهه هفتاد [میلادی] زنان در کنار مردان پشت میزهای دانشگاه نشستند، اما رفته رفته زنان خود را پوشاندند و در کلاس ها جدا از مردان قرار گرفتند؛ نمی خواستند دوستانشان تصور کنند که به تحریک مردان جوان می پردازند. آیا این تمایل به حجاب نشانه ای از اعتقادات نیرومند مذهبی بود؟ نشانه ای بود از نارضایتی هایی که به وسیله رهبران مذهبی تشویق می شد، یا واکنش جدی علیه بی بندوباری که در کشورهای غربی شاهد آن بودند؟ از یک دختر خانم خوش سیما و جوان و خوش مشرب که آشنایی نسبتاً طولانی با هم داشتیم سؤال کردم که چرا دوباره به حجاب رو آوردید، پاسخ داد که راه زندگی خود را یافته است و پیش از آن درست بر منطق مذهبش رفتار نمی کرده است. مردها طوری دیگر به او نگاه می کردند، با اشتیاق. وی تصور می کرده با رفتار سابق خودش برادرانش را به لامذهبی تشویق نموده است. بازگشت به چادر تا حدودی عکس العملی بود در برابر فساد غربی که بسیار از مردم تصور می کردند خاندان سلطنتی بر آنها تحمیل کرده و مستقیماً با اعتقادات مذهبی آنها

منافات دارد. آگهی های تبلیغاتی بی پرده، گاهی لوازم آرایش غربی را آگهی می کردند، فیلم های سکسی به کشور وارد شده و یا در تلویزیون به نمایش گذاشته می شد و در مطبوعات زنان جوان علناً به خوانندگی تشویق می کردند... رفته رفته متوجه شدم که اسلام تنها مذهب نیست، بلکه آیین زندگی است و به همین جهت، بیشتر و بیشتر مسئله زن ایرانی را درک نمودم. چگونه می تواند هم به ایمان نیرومند و مذهبی خود پای بند باشد و هم در پیشرفت کشور شرکت کند؟

با توجه به این که پدیده های اجتماعی دارای علل مختلف تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نیز عوامل داخلی و خارجی هستند، آن چه گذشت تنها بررسی تاریخی، سیاسی روند حجاب و بی حجابی در تاریخ معاصر ایران بود، اما سایر عوامل و مسائل آن را باید جامعه شناسان و روان شناسان توده ها و صاحب نظران سیاسی و اقتصادی مورد بررسی قرار دهند که: آیا جامعه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به سوی بدحجابی گرایش داشته است؟ آیا عوامل خارجی در آن نقش داشته اند؟ آیا اخلاق عمومی تأثیرگذار بوده است؟ آیا عمل کرد مسوولان مؤثر بوده است؟ آیا اعمال سیاست های گاه خشن و گاه ملایم، موجبات تجری بعضی را فراهم کرده است؟ آیا بعضی بدحجابی و ترویج آن را نوعی مبارزه سیاسی تلقی می کنند؟ آیا مقبولیت مسئولان و مشروعیت نظام از نظر بعضی در این امر تأثیر گذاشته است؟

به نظر می رسد همه این عوامل کم و بیش در امر بدحجابی دو دهه اخیر نقش داشته اند که بررسی آن از حوصله این مقاله خارج است و همان گونه که اشاره شد روان شناسان و جامعه شناسان باید پاسخ علمی آن را بیان نمایند.

منبع:

مراد علی توانا، صفحه ۱۱۶، پیام زن، تیر و مرداد ۱۳۸۶، شماره ۱۸۴ و ۱۸۵